ومن يتوكل على الله فهو حسبه

انشاء خیستان

مطبع محمدی مصطفی طبع
در بن مصطفا محمد نعمان ۱۲۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم

لله الحمد و علی رسوله الصلوات شکسته بی سر و پا دل خسته بی نوا راجی الی رحمة الوهاب محمد قتیل بعرض
شیرازه بندان اوراق سخن و نخل‌بندان مضامین نو و کهن ندا دا الله قدرهم می‌رساند که درین روزگار چون
خزان گلستان سخندانی است و صرصر حوادث راهزن هوای بربادی بوستان معانی عندلیبان
این چمن برنگ سوسن بهزار زبان معترف بی‌زبانی گردیده اند و خوش‌خوانان این گلشن بروش نرگس از
نظارهٔ اوضاع مردمان چشم حیرت گشاده سرنگون پشیمانی سواد حروفش مشغول داغ لاله دلها سخن
پرداز است بیاض صفحات سفیدی دیدهای معنی‌نگاران اهل معانی چون معانی ابیات نازک‌خیالان
بگوشهٔ جانها از چشم بی‌سوادان روپوش بلکه معانی خود در غبار الفاظ نفس دزدیده و مضامین
بکنج عبارات خزیده اختفا کوشی خامهها از خجلت سر بجیب دوات کشیده اند و کاغذها از رشک
در تاب شده بر خویشتن پیچیده ن و القلم و ما یسطرون قلم واسطی که در کتابت ثابت قدم بوده است تعدی
و بیرحمی ازین واسطه یک قلم معدوم ساخته کلک که از خامی خود خامه مشهور شده باوجود خام
از سرتراشی مردم یک لحظه فرصت نیافته و مدادی که آماده ترقیم گردیده در چاه دوات چشم سیاهی دیده

قرطاسی که قبول سقوم نموده روز کارش در شکنجه کشیده پس این هیچمدان بیدستگاه نیم گامی بسوی کامی نهاده
کوسر و برگی که بروش نخلبندان بوستان معانی که از اعجاز سخن نی خشک خامه را طراوت شاخ گل بهم میرساند
بنگارش عبارات رنگین که از عالم معانی رنگ و بو داشته باشد جرأت نماید یا مقابل روشن طبعان اولوالابصار
که از فیض انظار شان سواد حروف در چشم ناظران کحل الجواهر مینماید گزارش مضامین خوش آیین زبان ناقص
البیان گشاید و با وجود قلت بضاعت این خاکدان غبارهای وسد دل صفا منزل فراهم آورده که اگر دم
زند راه نفس بند نماید جای دم زدن نیست یارای سخن از کجا آرد و معهذا ایجاد سخن که در حقیقت کوه بنا
کندن نسبت برای چه و این بارگران بردوش جان نهادن برای که لیکن از ارشاد بعضی محبان صادق الوداد
چاره ندیده گلدستهای چند فقرات شگفته بهار طبعان گلشن مزاجان در چمنهای متعدد بروش جدید در
سلک تحریر در آورده چمنستان نام نهاده اگر یک یک گل فقره از هر چمنش چیده بهشته تحریر انضباط گردد
نگارین نامه مربوط بعبارات شگفته وصحیفهٔ گلزار وجود رنگ نمود پذیرد و با یدستیقن چمن اول در

القاب که شاهان بشاهان نویسند

جناب مکرمت مآب سلطنت اکتساب ممهد قواعد
السلطنة والخلافة مشید ضوابط الحکومة والشوکة رافع الویة النصفة والعدالة موسس اساس الرافة والرحمة
نصیر الدین حیدر جهان پناه شهنشاه عرش بارگاه ظل الله آفتاب سپاه مسجود خواقین جهان پیر و مرشد
عالم و عالمیان انجم حشم ستاره سپاه سکندر حشمت سلیمان جاه آسمان قدر فلک خرگاه دین پرور
دولت پناه هلال تیغ بدر سپر سپهر سریر مهر افسر مسند آرای هفت اورنگ امکان مربع نشین چار بالش عناصر
و ارکان مرجع سلاطین زمان ملجای خواقین ذیشان فرزند مسند جهانبانی چراغ دودهٔ صاحبقرانی نور
جبین اقبال تاب جبههٔ اجلال مالک رقاب ملوک عالم کارفرمای دار الخلافهٔ آدم آفتاب اوج سلطنت و
اقبال سعد اکبر برج شرف و جلال فروغ گوهر اکلیل برتری آبروی گوهر پاک گوهری نیروی بازوی دولت
و دین مهر سپهر عز و تمکین صبح عید سعادت و بهروزی مصباح سمای شوکت و فیروزی استظهار خواقین
جهان سلطان سلاطین زمان قطب فلک سلطنت فلک خورشید دولت گردون غلام بهرام انتظام
خورشید نظر عطارد تدبیر قمر منظر زحل جا برجیس تزیین زمان خداوند کون و مکان رحمت اعظم آفریدگار

عرضه اشت بمورد کار جلیل سبحانی خلیفة الرحمانی مسجود جهانیان رحمت عالمیان مد الله ظلال معدلته علی مفارق الانام
و خلد ایام سلطنته الی یوم القیام ارشاد شاهان جهت بندگان خانه زاد لایق الاحسان فلان سید و
تفضلات بادشاهی بوده بداند رکن السلطنة القاهره عضد الدولة الباهره فلان بعنایت خسروانه
مخصوص و مباهی بوده بداند مخلص حقیقی بلا اشتباه و دیرین معتقد صمیمی هواخواه بجلائل توجهات و شرائف
عنایات مفتخر و مباهی بوده بداند شرافت و نجابت دستگاه هواخواه بلا اشتباه معتمد الخدمت خانه زاد قدیم
عزت آثار محرم سرا شجاعت و سعادت نصاب قدیم الخدمت زبدهٔ دولتخواهان با اخلاص قدوهٔ
فدویان باختصاص قدوة الاماثل صادق الاخلاص وزیران و امیران زیب مسند امارت و
اقبال فخر انجمن ابهت و اجلال فریدون احتشام جمشید احترام فیروز بخت قوی دولت فلک قدر قضا
منزلت رتبه پرداز اجلال پایه افراز اقبال خورشید رای بلند مرتبه سپهر منزلت والا کوکب رافع اعلام
امارت عارج معارج ایالت سپهر جناب خورشید رکاب سپهر اقتدار خورشید اشتهار کریم الخطاب
معلی القاب هلال رکاب عالمیان مآب والا جناب خجسته القاب قمر رکاب جهانیان مآب جلیل
الشان رفیع المکان عظیم الشان منیع المکان عالیشان سمو المکان مسند آرای بساط امارت
بهارپیرای گلشن جلالت مهر و الا تمکین رکن رکین سلطنت ابد قرین مورد عنایات خلیفه جهان آفرین
منظور انظار خدیو روی زمین مهر سپهر افتخار سپهر اقتدار امارت مرتبت جلالت منزلت ز
محفل امارت فخر انجمن ریاست سمو المنزلت جلیل المنقبت مهر سپهر جلالت خورشید برج سعادت
گوهر شهسوار بحر ایالت لعل آبدار معدن امارت مقنن قوانین ایالت و مرتب براهین جلالت
امیران جلالت نشان و خوانین منیع الشان دانش آموز آفرینش دیده افروز بینش دریادل
بحر نوال قبله آمال و آمال شهامت مرتبت جلالت منزلت القاب جمجاه نواب قدسیه القاب
خورشید نقاب سپهر احتجاب نور دیده حشمت و حیا شمع خلوتکده عصمت و صفا غره پیشانی
سعادت و عصمت دره دریای جلالت و عفت ملکه عهد و اوان صاحبه زمین و زمان قدوهٔ
مطهرات زمان زبده مکرمات دوران مستوره تعالی عصمت مطلع شوارق عفت پرده نشین تتق

اوج گزین برج عصمت القاب سیادت نصاب منشور دیوان گاه مصطفا سپهر ظفر آئین نیکا
ارتضا زبدۂ اماجد عظام سلالۂ سادات کرام جوہر کان سعادت گوہر محیط سیادت خلاصۂ دودمان
مجد و اعتلا و عصارۂ خاندان رفعت و اعتلا خلاصۂ اجداد مرتضوی سلالۂ اولاد مرتضوی مہر سپہر
سیادت کوکب برج شرف و نقابت در دریای سیادت گوہر لجۂ جلالت آب گوہر بینش تاب جوہر
آفرینش آفتاب سپہر دین مبین جلال الملۃ والدین القاب عالمان زبدۂ علمای عالی مقام
قدوۂ فضلای انام عاقد معاقد فروع و اصول بانی قواعد معقول و منقول کاشف دقائق فروع و اصول
واقف حقائق معقول و منقول جامع الفروع والاصول حاوی المعقول والمنقول مجمع الفضائل منبع
الفواضل فضائل مآب کمالات اکتساب مرجع ارباب فضل و کمال کمال و افضال مصباح انوار دانش مفتاح
ارباب بینش جامع انوار معارف سبحانیہ فاتح ابواب عوارف روحانیہ القاب مشائخ عظام
خلاصۂ اولیای عظام زبدۂ اصفیای کرام قبلۂ ارباب تحقیق کعبۂ اصحاب تدقیق سیاح بیدای ناسوت
سباح دریای لاہوت مطلع بارقۂ اکاہی محیط انوار نامتناہی مقتدای طریق طریقت ہادی سبیل حقیقت
مجمع فیوض سبحانی منبع علوم روحانی فرازندۂ لوای تصوف فروزندۂ چراغ تعرف مخزن لطائف
قدسیہ معدن معارف انسیہ سالک مسالک دین قویم ناسک مناسک صراط مستقیم قدوۂ مسالک
حقیقت و ارشاد پیشوای مناسک طریقت و سداد بحر ذخار افادت ابر گوہربار افاضت مہر سپہر طریقت
قطب فلک حقیقت عندلیب گلشن طریقت ہزار چمن حقیقت مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای
رہروان مراحل تدقیق مقتدای اہل تجرید پیشوای ارباب تفرید قدوۃ السالکین زبدۃ العارفین صاعد معارج
عرفانی عارج معارج ربانی سالک مسالک تحقیق سالک مسالک تدقیق مہر سپہر افادت سپہر
افاضت پیشگاہ حضرت صمدیت مقرب بساط احدیت گنجور معرفت الٰہی منبع فیوض نامتناہی عالم معالم
طریقت کاشف مکاشفات حقیقت مطلع انوار لاہوت مظہر کمالات ملکوت پیشوای
طالبان صدق الیقین رہنمای مستفیدان ارادت آئین مرشد کامل مخدوم مکرم منبع مقدس مرجع مجسم
القاب قضات وصدور مجتہد احکام دین مبین مشید مبانی ارکان شرع متین مرجع علما الکرام

مربی اهل اسلام متضمن قوانین عدالت و انصاف ماحی آیین جور و اعتساف قامع بنیان بدع و ستم جامع
اوصاف شرع محکم قدر افزای پایهٔ امارت صدر آرای انجمن صدارت داد رس مظلومان مرهم جراحت
ملهوفان صدر نشین سجادهٔ صدق و صفا اوج گزین کرسی محبت و اعتلا نقاوهٔ اعظم علما زمان سلالهٔ
اکابر فضلای جهان شریعت پناه فضیلت دستگاه مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب دلائل سالک
مسالک سعدلت ناهج مراسم بدعت خورشید سپهر ملت بیضا کوکب برج شریعت غرا اقضی القضات دافع
الخصومات حلال مشکلات محمود الصفات مرجع علماء الکرام مشید اساس الاسلام القاب حافظ
رافع الویات الفصاحت ناصب رایات القرائت مشید قوانین القرآن ممهد قواعد الفرقان واقف اصول
وقوف عالم مخارج حروف مخزن آیات رب الکریم مشرق انوار تنزیل واجب التعظیم القاب
سخنوران افصح الفصحا ابلغ البلغا شمع انجمن روشن رائی چراغ دودهٔ سخن سرائی مهر سپهر فطرت
سپهر مهر فطنت سرکردهٔ الماس تبار تیز هوش سر حلقهٔ نکته دانان معنی گوش تیز فهم مستعدان دهر
سرو فتر موزونان عصر نکته دانان تکته دوران محک امتحان سخنوری سرمنیان نکته پیرائی مشید ارکان
سخن سرائی قافله سالار راه دانشوری صراف طلای کامل عیار سخنوری معنی پناه سخن دستگاه نکته آگاه
دقائق آگاه زنگ زدای آئینهٔ ادراک عقل فعال نسیم شاداب شگفتگی غنچهٔ انقباض سرجوش فیض ریاض فیاض آرایش بزم سخنوری
رونق افزای محفل سخن پروری بهار پیرای گلشن معانی انجمن آرای محفل نکته دانی مبدع قوانین بلاغت
مخترع آیین فصاحت زبدهٔ سخن پردازان معنی طراز قدوهٔ معنی طرازان سخن پرداز شیرازهٔ بند مجموعه
سخن بخلعت مضامین نو در کهن طوطی شکرستان بوستان سخندانی بلبل خوش الحان گلشن معانی صورت شناس معنی و
معنی دان صورت محک امتحان قابلیت ابلغ البلغا نکته دان فصحا ملهم اسرار معانی کاشف استار سخندانی
نخل بند بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخندانی چراغ دودهٔ زبان آوری شمع محفل سخن گستری دسته بند
ازهار اشعار تخته بند گلزار افکار نکته دان عالی بیان بلاغت شعار فصاحت آثار زبدهٔ دانشوران نکته پرور
فخر دیده وران دانشور رنگین مزاج بهار طبیعت القاب حکیم حیات بخش عیسی نفس افلاطون منش ارسطو و
مسیح دم عیسی قدم وسیلهٔ صحت علیلان روزگار باعث قوت ضعیفان هر دیار ارسطاطالیس زمان سرآمد

حذاقت منشان اعجاز آثار عیسوی کردار معدن الحکمة رونق مرتبت ابساط لعمه بقراط دوران المفتن بالحکمة
سقراط زمان کامل الفضیلت ارسطو زمان فاعل العجائب بالینوس دوران سرورق نسخهٔ حذاقت فاتحهٔ
مجموعهٔ حکمت شناسای مراتب صعود و نزول دانای مطالب نفوس و عقول عماد اسطرلاب دانش منطقهٔ
فلک بینش سر حلقهٔ کرسی نشینان فضل و افضال درجهٔ ارتفاع کوکب تکمیل و اکمال نقش مبین ناصیهٔ البیان
روشن سواد خطوط صفحهٔ پیشانی محیط مرکز علوم قطب فلک فهوم برگزیدهٔ ارباب تنجیم یگانهٔ اصحاب
زیج و تقویم خورشید برج حقائق سیارهٔ منازل دقائق محرم اسرار فلکیه دقیقه سنج سرائر ملکیه دوستان
آبروی گوهر مروت چراغ دودهٔ محبت سرورق نسخهٔ اختصاص مجموعهٔ وفا و اخلاص سراپا مروت و اتحاد
پیرایهٔ فتوت و وداد مصدر مکارم اخلاص مورد مراحم اختصاص فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ باب
اختصاص گل گلشن یگانگی نونهال چمن یکرنگی محبت و اخلاص آئین مودت و اخلاص تزئین محبت سرشت
صداقت توامان مودت آثار مخالصت نشان مخالصت اطوار موالفت آثار نخلبند بوستان وداد
طراوت بخش گلستان اتحاد خورشید اوج محبت قطب فلک مودت خلاصهٔ دودمان اخلاص نقاوهٔ
خاندان اختصاص عمیم الامتنان اعتضاد دوستان بینائی دیدهٔ محبت بنیاد بینائی مودت عاقد معاقد محبت عاضد مصاعد
مودت بهار صداقت و وداد گلزار محبت و اتحاد زبدة الاماثل عمدة الانام عالی منش والامقام عزیز کان
قبلهٔ حقیقی و کعبهٔ تحقیقی مکرمی معظمی مستطابی افتخاری مخدومی قبلهٔ صوری و معنوی کعبهٔ دینی و دنیوی
مجمع انواع مکرمت منبع اصناف مرحمت قبلهٔ حقیقت و مجاز کعبهٔ آرزو و نیاز ملاذ مهربان مشفق قیصر سان
خردان اقبالمند و پسندیده بجان مانند عزیز از جان جان عزیز بجان برابر بهتر از جان دو حدیقهٔ مراد
ثمرهٔ شجرهٔ فواد جان من عمر من غرهٔ ناصیهٔ سعادت قرهٔ باصرهٔ دولت مجموعة الخصائل محمودة الشمائل
سعادت یار کامکار حاصل عمر بجان برابر فرخنده طالع سعادت آثار سرو همیشه بهار ارجمندی
سزاوار حشمت و سربلندی **چمن دوم در آداب مشتمل بر سه طبقهٔ اعلی و اوسط**
و ادنی طبقهٔ اعلی بعد از ادای لوازم تلثیم عتبهٔ تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم تعظیم
که سجده گاه خداوندان تخت و دیهیم است تکمله طوق بندگی را زیور گردن افتخار گردانیده مستجاب

بوسی خلاص بر زمین عبودیت سائیده متوجه تسلیم اگر تا قیامت بسعی جولان پرداز دوانکه خجستگی
برآمدن ندارد و ذره نیاز اگر هزار سال بال و پر تلاش برهم زند از خاک عجز سر بر نیارد و لاجرم بعد از ادای
عرض عبودیت که تا نفس باقیست از گردن عقیدت ساقط نیست گوهر زمین بوس را افسر فرق بندگی
ساخته و سیمای عبودیت به تسلیمات سر افکندگی بذروه سماوات العلی برافراخته منطقه اطاعت و فرمانبرداری
بر میان عبودیت و خدمتگزاری بسته سیمای بندگی بر زمین خاکساری سوده و طریق پرستندگی
بگام فرمانبرداری پیموده بوسیله سجود عبودیت کلاه افتخار بر آسمان سوده و در راه بندگی چون
آفتاب بسر پیموده جبین اطاعت بر زمین طاعت سوده و بر زمین طاعت جبین اطاعت پیموده
لوح جبین را بنقوش سجدات کورنشات منقش ساخته و رقعه تسلیمات غلامی با قلم انامل بر صفحه
تارک نگاشته سر عجز و نیاز بر آستان عبودیت داشته و پای ارادت و انکسار در راه بندگی گذاشته
مراسم سجدات و تسلیم و لوازم کورنشات تکریم عتبه فلک رتبه بجا آورده الف قامت را بادای
تسلیمات فدویت سمات نون ساخته و سر افتخار را بوسیله سجدات نیاز باوج ماه افراخته بعد از
تسلیم قدسی آستان و تقبیل عتبه سدره مکان کلهای کورنش و تسلیمات زیب تارک افتخار ساخته بعد از
مبانی عبودیت و حسن اعتقاد که شیوه غلامان فدویت نهاد است بعد از ادای سجود آستان عرش
نشان بعد از تلثیم بساط فدویت و تقبیل ارض عبودیت بر قامت را انجا که بوسی آستان فیض نشان کمان نموده
بعد از تقدیم مراتب بندگی و تتمیم قواعد پرستندگی لوازمات بندگی و غلامی بجا آورده بعد از تقدیم ضوابط تسلیم
بعد از تتمیم مراتب تکریم لوازم فدویت و مراسم عبودیت بمعرض گذاشته جبین عبودیت را بسجود عقیدت
فروغ آگین ساخته ناصیه بندگی را بنقوش سجدات جناب عرش انتساب منور ساخته بعد از ادای وظایف
عبودیت و دعاگوئی و پس از ابلاغ مراسم عقیدت و دولتخواهی در عالم تسلیم دعوی عرض آداب خالی از شیوه
بی ادبی نیست اما بوضع جبین سائی کلک نیاز مسلک صورت احوالی که مکشوف مرآت حقیقت و شهود است
شرائط آداب بندگی آنقدر مقید پاس افهام نیست که گستاخی بتحریک زبان تواند پسندید و قواعد نسق
عبودیت بچندان مصروف ضبط اندیشه نیست که بجرأت عرض تسلیم توان کوشید لاجرم عرض اسرار عبودیت

تا نفس باقیست هر آنی برنگی جلوه گریست و تا رمقی از زندگی است تجدید تحریر نیازمندان نیاز گستر لاجرم طبیعت
او وسط جاذبهٔ اشتیاق درکشاکش است و نیرنگی زمانهٔ فراق چون مدالفت بهر آتش فرصت اظهار
شوق نیافته نیاز نامه را بنگارش القاب وگزارش آداب آراستگی بخشیدن رسم دیرین مستعمل عوام و عرض
اشتیاق و شکایت فراق آئین طراز سلک سوابق اقلام انگاشته چون گرمی شوق و حرارت اشتیاق که
دوستان را بدوستان و مشتاقان را بمشتاقان میباشد نثار روحانی و لطیف وجدانی است اظهارش از دلها
بدلها سپرده درمانده دوری صوری بتوفیق مواصلت معنوی خود را نزدیک دانسته لشکر شوق آنچنان تاختن
آورده و صبر و سکون را بمرتبهٔ متزلزل کرده است که بیان بتحریر و تقریر متعذر شد لاجرم بعد تمهید عرض اشتیاق که
سعی تحریرش تجلت طبع مشتاقان است و جهد تقریرش انفعال آرزومندان شورش محیط شوق نخندد
که تنگ ظرفی امواج خیال سم آغوش گرایش توان کرد و وسعت صحرای تمنا نه چنان است که بسیر پیمانهٔ
اندیشه پیمانه شود و احاطهٔ توان رسید با چارشوق ممتد البیان است و ذکر محامد جمیله در زبان طول الکمال موجب الالم
دانسته لطائف محبت و محبت لطیف مستغنی از اظهار است لهذا بتکرارش نپرداخته حروف شوق را که از دلها بدلها
پرتوانداز است و از حجابها بیحجابها همراه آئین رسم پردازان عبارت طراز و طریقه عبارت طرازان رسم پرداز
نیست عبارتی که شایستهٔ شرح خوبیهای ذاتی و صفاتی آن مجمع الحسنات و محمود الصفات باشد نامهٔ خامه را
لیاقت تحریرش نیافته بعد از ابراز لوازم که گزارش و نگارش نپذیرد و در معرض بیان جائی نگیرد این مهجور صوری
و موصول معنوی که اتحاد حاضر و غائب را جدائی نپندارد و اظهار مراتب شوق که بمیزان دانش صرافان
نقد محبت معنوی وزنی ندارد و جنس کاسدی انگارد مبالغه نموده چون اشتیاق دیدنها تعلق بشنیدنها
دارد قلم اگر لسان شانه صد زبان پیدا کند در ادای سر موئی موبموسرگردان گردد لهذا گزارش روبرو
به از استمداد خامه دو زبان بگفتگو شمرده شد اکنون مفارقت از تقریر و تحریر متعذر است و مرارت مهاجر
مزهٔ زندگانی را جواب فرما لیکن چون عالم سفلی مسکن طبائع مزاجداری و موجب بی اختیاری است سخن کوتاه
نموده اگر با اشتغال شعلهٔ آرزو پرداخته سواد نامه را چون دود آه سوائی سازد و اگر از طیران حسرت و مداد
تحریر نامه خطوط را سطر چون رشتهٔ نگاه بال وحشت می گشاید لاجرم را شکیبهای لال وصال السراب موج

سطوت بستن مجال و شعلهٔ تمنای دیدار بغبار الفاظ مکاتیب از پا نشاندن وهم و خیال لاچار خدنگ جانشکاف
فراق بجگر می خلد و سیلی گردن شکن هجران جان میگدازد از ناتوانی مو بتنم گران بارست و دل بیقرار و کان
سیماب فرو نشست برازمتاع اضطرار از افکار دنبوی که در عالم تعلق سدراه است چاره ندیده ابراز شوق
که فوق از طاقت بشری ست مبالغه و اغراقی مناسبت مقارنت معنوی از خامی خلاصها انگاشته اگر در طریق
شوق قلم براند و را اول قدم می ماند ناچار ازین وادی صعب المرور پای همت کشیده ناوک دلدوز فراق
دل جنان میخلد که زندگانی شاق و بادیهٔ اشتیاق صحبت بی نفاق بحوی میکشد که طاقت تحمل طاق لیکن از زدن
بختنا سازد لاچار شده اگر از شوق حرفی نویسد آتش بقلم درگیرد و اگر از بیداد فراق فریاد کند عرصهٔ آفاق
شور محشر نهد پدید لاچار تمادی ایام فراق و توالی آلام اشتیاق بیش از آن ست که ید و کان دوات
بسته و دستیاری خامهٔ پاشکسته در طول این نامه عرض آن مقدور باشد و درطی این صحیفه نشر آن میسور لاجرم
سد آن باب نموده بذوق تحصیل سعادت صحبت که بهشت هواخواهان محبت ست اگر سایه وار قدم از
جبین سازد رواست و اگر چون شبنم بدیده پرواز نماید بجا لیکن بحکم نارسائی که سد راه آرزومندان
مباد از زمین گیری چاره ندیده اگرچه نسیم مکاشفهٔ جمال باکمال در عالم خیال گل همیشه بهار اتصال را
کاکل شگفته میدارد لیکن ابر از اشتیاق دیدهٔ ظاهربین بیرون از صداقت دیده آرزوی صحبت
مسرت پیرا بمرتبه ایست که بمقیاس قیاس نگنجد و بکیال خیال برنسنجد لاچار از تسوید و تشریح آن درگذشته
داستان شوق چون زلف مشکین کاکلان دراز است و زبان خامه در تسوید آن بعجز و کوتاهی مساز لاجرم
آرزوی صحبت مسرت طراز که زیاده از حرکات فلکیست بذروهٔ ابراز گذشت بعد تحریر قصائد اشتواق
منی لیست انهاق شرح تعداد توالی اشتیاق موالفت پیرا بعد از ادای وظائف دعا مقرون باجابت
سمع الله لمن دعا بعد از تجدید وظائف محبت و تمهید قواعد معذرت که اماثل شریفه را بخیه فرموده اند و بجا
عنبرافشان فراموشان زاویهٔ خمول را یاد نموده بعد از عرض نیاز بزبان اختصار و ایجاز تقدیم مراسم
اشتیاق که دست فهم بدامن آن نرسد بعد از تجدید مراسم صداقت و اخلاص و تشیید مبانی خلت و اختصاص
بعد از ادای آداب مراسم وداد که دابِ ارباب یکدلی و اتحاد بود و بعد از آرزوی معانقه جسمانی که حاصل

ایام زنده کانی نیست بعد از تمنای مجالست سراپا افادت بعد از بعد او شوق که فوق البیان نیست بعد از عرض شکلے
و نیاز بعد از سلام نیاز التیام بعد از سلام سلامت انجام بعد از ابراز مراسم نیاز طبقهٔ ادنی بعد از
شوق ملاقات میرساند بعد از ادعیهٔ وافیه بعد تقدیم صحائف دعوات مزید حیات بعد از شوق دید و
بعد از شوق دیدار مسرت آثار پس از دعوات طول عمر می‌نمن سوم مشتمل بر سه طبقه طبقهٔ اعلی
بعرض استادهای پایه سریر عرش مماس و نیابیافتهای آستان گردون اساس میرساند
جامه زیبان مراحم خسروانی و خلعت بدوشان تفقدات خاقانی که تا دست بدامن دولت رسانیده اند
استغنا بر کونین فشانده میرساند بموقف عرض واقفان انجمن گردون احتشام و باریابان بساط فلک
میرساند بعرض ناصیه سایان والا عتبه سایان معلی میرساند بموقف عرض ناصیه سایان آستان سماوی
جبهه افروزان عتبهٔ سجود کائنات میرساند بعرض فیض یابان انجمن شوکت و اجلال و بهره اندوزان بساط
دولت و اقبال میرساند بعرض جبهه سایان عتبهٔ فلک رتبه میرساند بعرض راه یابان انجمن فریدون احتشام
جمشید احترام میرساند بعرض بهره اندوزان محفل فردوس مشاکل میرساند ذره مثال بموقف عرض
مقتبسان انوار حضور والاجناب عالمیان مآب که بپایش ارتفاع سراپردهٔ دولتش
مهر منیر متعذر نیست و عالی از ریزه چینی خوان الوان نعمتش منتفع و مستبشر میرساند بعرض باریابان حضور
گنجور خدایگان قدردان که دل فیض منزلش بکام بخشی ناکامان روزگار چون تموج بحر بی اختیار است و
گوهر آمود جوشش در عطا پیشی لبان ابر نیسان گوهر بار میرساند بعرض فیض اندوزان پیشگاه و فضل
و داعیان خلود دولت و اقبال والاخطاب سپهر جناب دریادل بحر نوال قبلهٔ امانی و آمال میرساند
بعرض ملتزمان آستان فیض نشان میرساند بعرض بهره اندوزان محفل فیض اندوده باریافتگان انجمن
میرساند بعرض حاشیه نشینان بساط فیض مناط عرض میرساند مرفوع ضمیر منیر تجلی آشیان تقدس تخمیر فیض تخمیر
میگرداند معروض ناصیه سایان آستان هدایت نشان میگرداند مرفوع رای بیضا ضیای مهر انجلا
جهان آرای میگرداند بمعرض سعادت اندوزان حضور موفور السرور میگرداند مشهود ضمیر فیض امید می‌گرداند
خود را افزا یاد ضمیر صافی تدبیر سعادت اندوزان حضور فیض گنجور گشته معروض والاحضرت فیض رحمت

معروض ملازمان آنکه معروض میدارد معروض آنکه مرفوع آنکه التماس میرود طبقهٔ اوسط صرحی وار درون
و بیرون بشرط خدمت بجا می آرد و خلاصه سینه را از سر تواضع بیرون می ریزد تحائف جواهر شما که منسلک سلک
سطر بست شما مطالعهٔ ضمیر خورشید نظیر میگرداند پرتو انداز ضمیر مرآت نظیر منجلی تاثیر می سازد مکشوف قلب
بیشک آیینه طلب آسا می گرداند عنان شبدیز قلم را در وادی مطلب معطوف می سازد مرفوع ضمیر صافی تدبیر
مشهود ضمیر صداقت تصویر میگرداند اشهب خوشخرام خامهٔ مشک فام بعرصهٔ مدعا طرازی مسلک کام
میگردد مشهود ضمیر تو در تحریر میگرداند مشهود ضمیر امید گاه اتحاد کیشان دلریش تکیه و پناه دل ایشان
اتحاد اندیش میگرداند مکشوف ضمیر شفقت تخمیر میگرداند مشهود رای توجه انتمای میگرداند جوش و خروش
خاطر را بقلم می آرد بمطلب می گراید بمدعا می پردازد مکشوف می سازد مشهود می سازد ملخص سخن آنکه خود را
فزاید و ضمیر عطوفت پذیر می دهد مطلب ضروری بقلم می آرد و بمدعا می گراید طبقهٔ ادنی اعلام میشود
پیرامی آن فرخنده منش آنکه مطالعهٔ خاطر سعادت مآثر باد معلوم آن نور چشم و سرور چشم باد معلوم
بصارت چشم و نضارت جسم باد مطالعه نمایند معلوم نمایند انهما میرود جمع پارم مشتمل بر طبقه
طبقهٔ اعلی فرمان قضا جریان فرض الاطاعت واجب الاذعان توقیع عالم مطاع جهان مطیع
نشان جلیل القدر جلیل الشان احکام لازم الاکرام فرمان عالیشان فرخنده عنوان عز ان سعادت نشان
لازم الاذعان شقهٔ خاص فیض اختصاص پروانهٔ فیض نشانه پروانهٔ کرامت نشانه نشان مکرمت عنوان
آیهٔ رحمت الهی سرمایهٔ تفاخر نامتناهی اعنی نشان کرامت بیان منشور لامع النور نوازشنامهٔ فیض شمامه
نامهٔ واجب الاذعان نامهٔ نامی وصحیفهٔ گرامی عنایت نامهٔ نوازش مشحون عطوفت نامهٔ فیض مقرون نوازش
فیض آمود مهر افزا نامهٔ عنایت شمامه مشرف نامهٔ قدر افزای گرامی نسخهٔ تفاخر و شقهٔ مرحمت نامهٔ فیض آگین
گرامی نامهٔ ملاطفت شمامه رقیمهٔ کریمه شقهٔ لطیفه صحیفهٔ شریفه نامهٔ همایون عنایت نامهٔ فیض شمامه نامهٔ همایون
مبارک مضمون طبقهٔ اوسط شفقت نامهٔ مهر آمود محبت نامهٔ سامی و ملاطفه نگارین نامهٔ مواخات شمامه
نامهٔ ملاطفت طراز اشتیاق نامهٔ لطف آفرین مکتوب شریف پر اسلوب لطیف بهارستان دل نگارستان
دیده اعنی نگارنامه نامه چون غنچه نوشگفته توجه نوشک بیز و عنبر نو نامهٔ اشتیاق سامی صحیفهٔ لطف آگین

نامهٔ خوش و صحیفهٔ دلکش تریاق مسمومان فراق یعنی نامهٔ اشتیاق نمیقهٔ ابتهاج نگاشتهٔ کلک گوهربار
تعویذ جان ناتوان حرز بازوی دل و جان رقم‌زدهٔ خامهٔ گوهربار رقیمهٔ دلنواز تلطف طراز رقیمة الوداد
نمیقة الاتحاد محبت نامهٔ مهرانتما و اخلاص آمود اتحاد نامهٔ خلّت شمامه مودت نامهٔ اتحاد طراز رقیمهٔ میمون
و ذریعهٔ بوقلمون نامهٔ همایون فال خجسته مآل رقیمهٔ خلّت طراز مفاوضهٔ صداقت مشحون مکتوب صداقت
اسلوب رقیمهٔ شوق آمود خلّت نامهٔ صداقت تزیین انبساط نامهٔ دلنواز محبت نامهٔ اخلاص آمود اختصاص
اندوز طلیعهٔ اوفی خط مسرت نمط مکتوب مرغوب خوش اسلوب مکتوب بهجت اسلوب عزیز نامهٔ مسرت طراز
نامهٔ دلکشا مسرت پیرا صداقت نامهٔ اخلاص آمیز مسرت نامهٔ خصوصیت آگین اختصاص نامهٔ نشاط آگین
خصوصیت نامهٔ بهجت آیین مسرت نامهٔ اخلاص مضمون بهجت آمیز فرحت انگیز مراسلهٔ نشاط افزا ثمرهٔ شجرهٔ
حدیقة الوداد اخلاص نامهٔ محبت قرین مواصلت نامهٔ بهجت شمامه تمیمهٔ مشتمل طلیقهٔ اعلی
که جان قدسیان سپند هر حرفش و روح کروبیان نثار هر لفظش شکر فیضش باد که جانان فدای
هر حرفش و روح قدسیان سپند هر لفظش باد که بیاضش اگر ملایک در سواد دیده نهند رواست
و سوادش را اگر حوران بهشت به جای سرمه در بیاض چشم جا دهند بجا که مرقوم قلم مرحمت شیم لطف الرقم
گشته بود که مرقوم قلم فیض توام شده بود که رقم پذیر کلک عنایت تصور شده که بنگارش
خامهٔ مرحمت شمامه گردیده بود که مرقوم خامهٔ بنده نواز شده بود که سوادش هجوم سایهٔ التفات و بیاض
نور مهر عنایات داشت متضمن التفات خاطر خطیر بحال این بنده حقیر طبقهٔ اوسط که سواد صحیفهٔ
فایض النورش بصفات تولج اللیل فی النهار موصوف گردیده و از بیاض بین السطور تولج النهار
فی اللیل بظهور رسیده معنی از لفظش چون باده از شیشه پیدا و مضمون از خطش چون
حسن چراغ در شب هویدا که مور حروفش سلیمان معنی را مهمان کرده و ظلمت نقوشش خضر سخن را
آب حیوان داده که معنی‌اش از گرانسنگی قدرش بمیزان بیان نسنجد و توصیف مضامین بلندش از تنگی دستگاه
لفظ و معنی و ظرف تقریر و حوصلهٔ تحریر بیرون که هر حرفش از رنگینی عبارت رشک گلشن و هر لفظش
نافهٔ آهوی ختن سواد الفاظش مانند دیدهٔ مقبلان پر نور و بیاض صفحه‌اش در رنگ عارض خورشید

از تیرگی دور که آب چشمهٔ عبارتش صد روضهٔ فردوس معنی شگفته و در پردهٔ مضمونش هزاران عیسی فیض نهفته
که در سحر پرداز و صاف رنگین عبارتش خامه از قلم نرگس سیاهی از دوات لاله یابد و در تقریر بهارستان
معانیش نغمهٔ عندلیب و آواز بلبل شاید که در رسته بازار سطورش متاع محبت انبار انبار و بر تختهٔ
دکان صفحاتش گلهای مضامین رنگین گلزار گلزار که هر سطرش زلف معشوقی سراپا ناز و هر نقطه اش داغ
دل عاشق خانه برانداز که پروانهٔ طبیعت بی پروائی فکر رسا بگرد شمع مقصودش نتواند گردید
و پردهٔ فانوس خیال جلوهٔ معانیش بدستیاری غور دست نتواند کشید که امتزاج الفاظ
و معانیش چون اختلاط اجزای معاجین راحت بخش دردمندان و ترتیب کلمات و مضامینش چو
ترکیب جسم و روح سرمایهٔ عیش انس و جان که زهر کامان فراق را شهد عبارات شیرینش حلوای
بی دود و دیدهٔ درد هجران رسیده از میل قلم و سرمهٔ مدادش کحل اندود که بلبل ناطقه را در تعریف
گلهای مضامین رنگینش رشتهٔ آواز دام گردد و غزال دور گرد فکر را در وادی اظهار چمن بندی حروف
سلسلهٔ سخن زنجیر شود که نگارستان چین بر نمای حرف مشکینش سر زود و نافهٔ تاتار به بیعانگی نقاط
رنگینش ارزد که سوادش برابر بیاض دیده جا توان داد و بیاضش به سواد چشم جهان بین توان
نهاد و کیفیت محبت حاصل از هر حرفش پیدا و جمال شاهد معنی از هر لفظش هویدا که از حروف نمکینش
دماغ روح مردان معطر و از انوار صفحه اش دیدهٔ جان منور میشد که خطش چون خط محبوبان دلنشین
و عبارتش مانند زلال کوثر شیرین بود که سوادش مشق خط خوبان پری نژاد و بیاضش غیرت
کارنامهٔ مانی و بهزاد بود که از شاخسار لطف دمیده و از هر برگ آن نسیم با شمیم مراد بمشام جان و دماغ
که بهار گلزار فصاحت در نفحهٔ زاهر وفش پیچیده و چمن چمن گل بلاغت از خیابان هر سطرش دمیده که از
ابر سیاه عبارتش اگرچه باران فصاحت لا ینقطع بود و لاکن از اعجاز بلاغت آتش شوق را دو چندان می
ساخت گرچه شمع مقصود پروانه اش تواند بود که هر خطی از آن متضمن حظی و هر لفظی از آن مشتمل لطفی سراپا رنگین
تمام دلنشین که نگاشتهٔ خامهٔ رنگین طرازش گشته بود که مرقوم قلم مشکبار بدائع نگار گشته بود که شامل صفات
و مشعر مودت بود که هر سطری از آن انشای گشته بر جادهٔ تفکرات رسانید که قسم بهر جا مخلصت شامه گردیده
خبر دهنده ۱۲

گزقلمی گردیده بود که نگارش پذیرفته بود که مرقوم گشته بود که تحریر پذیر قلم شده بود که بصنوف مهربانی ممزوج
مخلص حقیقی شده بود طبقۂ ادنی که نبشته قلم مسرت رقم شده بود که در عکس هر حرفی از آن خبری مندرج
که ارقام یافته بود که مرقوم قلم بهجت توام شده بود که مرقوم نموده بود چمن ششم مشتمل بر سه
طبقه طبقۂ اعلی از افق عنایت خسروانی کالوحی من السماء شرف نزول یافته فرق عبودیت این
حضیض ذلت باوج عزت سود و سر عزت این سراپا اعتقاد را از خاک بفلک الافلاک رسانید فدوی جان
بشرف ورود شن جبین نیاز بسجود عبودیت فروغ آگین نمود ذره را منصب خورشید و مور را دولت
جمشید بخشید فدوی قدم از سر ساخته باستقبال آن شتافته بر سر و دیده نهاد تشرف صدار یافته
معزز و ممتاز ساخت اعزاز صدور بخشید پرتو نزول افروخت لصدور لامع النور سر عزت این ذره بمقدار را
از خاک بفلک الافلاک رسانید طبقۂ اوسط نگلبانگ نشاط نوشت سامعه نواز لفظش نوایان سلسبیل
معنی گردیده ورود مهربانی آورده ابواب عیش و نشاط بر روی دل نیاز منزل مفتوح نمود یا داز اشفاق
داد وررود یافت پرتو وررود انداخت ورود نمود عز ایراد یافت تسکین ده خاطر مسکین گردیده نشاط
افزای خاطر دوستان گردید انبساط پیرای خاطر اخلاص گزین گردید طبقۂ ادنی ذخیره اندوز شادی و
شادمانی و چهره افروز مسرت و کامرانی ساخت بهجت بخشای دل بود و منزل گردید بهجت فزود و حصول نمود
وصول مسرت شمول نمود چهره وصول گشود روشنی بخش دیده و سرور افزای سینه گردید چهره ورود افروخت

چمن هفتم مشتمل بر سه طبقه طبقۂ اعلی در حصول این دولت و وصول این
سعادت وظائف عبودیت و مراسم عقیدت بجا آورده شد تشرف مضمون همایون نوازش حاصل
مشحون سرفراز شده جبین بخاک سجدات نورانی نموده بر مضامین عنایت مشاحنش شرف اطلاع حاصل
ساخت مضمونش نوازشی که جز دست خورشید رنگیهای آن جناب کرم انتساب نتواند بود سر بلندی فخر بر
عالم نیاز فرمود یاد را که نوید صحت و سلامتی ذات تقدس آیات سجدات شکر مودی یافت بدریافت عنقا
عنصر اطهر لباس جناب ایزدی پرداخت طبقۂ اوسط غیاهب لیالی کالبدر فی الدجی والشمس
فی الضحی بروشنائی مبدل ساخت از هر سطرش شاهراه ازدیاد محبت پیدا گردیده و از هر لفظ اشتیاق افزود

در زمین دل رسید آز رشحات کلک گوهر بار چمن خاطر پژمرده ام گل گل شگفت و از نفحات اندازه بی
دل افسرده ام چین بر چین بهجت و بالید بلبل آسا غنچه دل این مشتاق را بوی آشنایی شگفتگی گرا
نمود آنچه نسیم لطفش با این پریشان خاطر کرده اگر صبا و شمال با اوراق گل سکرده مهر رنگ رنگ
جمعیتش بوی تفرقه آشنا نگردیدی و معامله که آبیاری زلال عنایتش با این بی برگ و نوا فرموده اگر
نشو و نما با شجار می نمود اساس بی حاصلیش اصلا بانهدام رو شناس نگشتی کدام محیط که بکام قطره
تحقیق و کدام آفتاب که در آغوش شبنمی نداده سوادش ید بیضا گردیده صفت پریشان معرفت را آتشکده
معانیش آینه حق نما صفر ایمان شوق را بجاشتنی کلمات دل آویز علاج فرموده و سواد ایمان محبت را با
حروف و ابارج نقاط مدارا نموده نسیم تقصد باطنی که از هبوب نحوایش وزید مشام جان
وردان معطر گردانید خاطر مهجور را که دیجور نا امیدی اکثار مضطر ابتلاطم امواج افکار با ساحل واشت
رهنمونی نمود اخبار بروش نسیم سحری در گشایش کار تنگدلان اعجاز عیسوی کار برد طبع الفت سرشت را
تو به شیرازه جمعیت داد زنگ کلفت از مرات خاطر زدوده مضامینش که مملو از جواهر مهربانی چون
گهرهای [illegible] داد
اتحاد وده [illegible] انبساط [illegible] موجب [illegible] شد
باعث انبساط خاطر محبت [illegible] اخلاص داد [illegible] شادمانی بنیاد
نسیم روح افزایش خاطر را گل شگفاسند این مشتاق مهر ایا اشتیاق بازنامه [illegible] طوفان فراق آن
جمعیت را [illegible] دلی فرح بخش دل [illegible] گردید
تازه گردید وسیله انبساط خاطر نگران شده [illegible] استفاضی [illegible]
و وسیله بهجت و انبساط گشت از تلفظ حروفش زبان اطراوتی وار تفکر معانیش جان لطافتی حاصل
خاطر را فرین اصفا [illegible] انواع بهجت [illegible] انبساط گشت و دیده را نوری و
[illegible] باعث مزید بهجت و انبساط گشت سرور و شادکام ساختم و چه شوقت نمود مطمئن نمود
اطمینان داد [illegible] صحیح [illegible] تعلق و تردد گشت

ابواب بهجت و شادمانی بر دل تو دمنزل گشود و وسیلهٔ نشاط خاطر گردید مسرت افزای دل گردید چمن هشتم
مشتمل بر سه طبقه طبقهٔ اعلی امیدا تفضلات آنکه امید که توقع که متوقع که رجا آنکه نهاد
راست مشکل کشائی آنکه مأمول که امل که تمنا که مقتضای عطوفت کریمانه آنکه لازمهٔ عنایت و مرحمت آنست
طبقهٔ اوسط مترصد که مترقب که مترقبه چشم انتظار و مقتضای اخلاص آنکه شایستهٔ دوستی آنکه مقتضای عقل
دوربین دقیقه گزین آنکه خلاصه آنکه مناسب یکجهتی آنکه سزاوار یگانگی آنکه شایان آئین مروت و فتوت آنکه
اتحاد دلی مقتضی آنکه طبقهٔ ادنی انسب آنست سزاوار آنست باید که می باید که انسب که ما ینبغی آنکه
لائق که مقتضای سعادتمندی آنکه چمن نهم مشتمل بر سه طبقه طبقهٔ اعلی تا حصول شرف
ملازمت کیمیا خاصیت تا زمان دریافت سعادت خدمت فیض درجت تا زمان ادراک دولت [illegible]
سراپا افادت طبقهٔ اوسط تا دست داد معانقهٔ جسمانی و مکالمهٔ زبانی تا زمان [illegible]
سحاب ملاقات تا شام فراق بصبح وصال بدل شود فراموشی را که درباب محبت دخلی ندارد فراموش [illegible]
تا رفع حجاب دوری تا رفع ایام مفارقت و زمان مهاجرت تا نیل ایام اتصال تا زمانی که ابواب [illegible]
گردد عنایت نموده کرم نموده لطف فرموده تا زمان اتصال تا دریافت ملاقات حال و در زمان [illegible]
خلاف نامعی طبقهٔ ادنی تا زمان دیدار مسرت آثار تا زمان ملاقات بهجت آیات تا زمان دیده [illegible]
چمن دهم مشتمل بر سه طبقه طبقهٔ اعلی گاه گاهی قلم [illegible] کمترین الله
باحکام لازم الاکرام یاد فرمایند این مهجور را و بهجت [illegible] ضمیر منیر گذارند [illegible] و خطابی ممتاز
سرافراز فرمایند بسبیل رسل و رسائل که صحت ذات [illegible] مفلوق نگردد و بهره مزاج عنایت
امتزاج فراگیر دا علام فرمایند که بجان کوشیده شود [illegible] ممنون فرموده باشند
به ترقیم رقائم کرائم سرافراز و ممتاز فرموده باشند اگر با مهجوران سرافراز فرموده بخدمات لائقه
اشاره فرمایند از لطف عمیم و فضل عظیم هیچ عجیب و غریب نخواهد شد طبقهٔ اوسط بصدای
فی خانهٔ تسکین زمین [illegible] طاقت و موجی از روانی نامه علاج این تشنه کام وادی حسرت فرموده باشند
اگر گاهی سحاب لطف و احسان آن مالک احسان بکشت زار مخلصان [illegible] دارد از [illegible] سحاب
باران [illegible]

قطره بکام لب تشنگان بادیهٔ فراق رسانند تا آبیاری نامهای ریحان کشت زار اشتیاق مشتاقان را طراوت
بخشیده باشند ارسال مکاتبات که لفافهٔ مضامین واقعات و حالات است منقطع و مرتفع نگردد رشتهٔ تحریر
مکاتبات گسسته نشود و راه ابلاغ اخبار بسته نگردد از شاخسار لطف آن نوبادهٔ گلستان محبت این حقیر
هم ثمر یابد از فی الفور اعلام آن این همه شکر خورد و حکم فراموشی فراموش نموده بمکتوبی یاد کرده باشند
از جریان اوضاع و احوال اخبار نمایند اغماض عین از رقیم مکاتبات که مخبر حالات است جائز ندارند از ثمرات
بستن چشم ۱۲
الطاف شیرین کام گردانند ابواب نامه و پیام مفتوح دارند مراعات غائبانه می فرموده باشند سبیل
درها ۱۲ آگاهی ۱۲
رسل و رسائل مسلوک دارند از واقعات و کیفیات اعلام می فرموده باشند بسلام و پیام یاد فرمایند گاه گاهی
خوش ۱۲
این مسکین را بمکتوبی تسکین داده باشند طبقهٔ ادنی بخطوط مسرت نمط مسرور و مبتهج دارند
بنگارش خیریت قلم بر داشته باشند بنامجات مسرت آیات مطمئن دارند از جریان احوال اخبار بارسال
رسل و رسائل اشتغال نمایند چمن یازدهم مشتمل بر سه طبقه طبقهٔ اعلی که ذریعهٔ اعزاز
قاصیان ۱۲ خلوص ۱۲
و اصطفا و بندگان آنست که موجب سرفرازی و سربلندی فدویان تواند شد طبقهٔ اوسط که باعث
تشیید بنای محبت تشیید ارکان محبت است که موجب شیوع مآثر اشفاق است طبقهٔ ادنی که تسلی خاطر
استواری ۱۲ ستونهای ۱۲ ظهور نشانهای ۱۲
ازان متصور که اطمینان خاطر متصور باشد آنست که هر آئینه مستحسن خواهد بود که رفع تعلق و تردد است که سهام
پسندید ۱۲
کننده بنای تفکر است چمن دوازدهم مشتمل بر سه طبقه طبقهٔ اعلی حا کمند واجب بود
بعرض رسانید زیاده حد ادب ندید زیاده چه عرض نماید حقیقت این بود که عرض نمود طبقهٔ اوسط
زیاده مبالغه نرفت زیاده ابرام موجب کلالت و ملالت است زیاده زیاده زیاده چه تصدیع دهد
طول کردن ۱۲
زیاده متصدع نشد زیاده اطناب موجب انتشار طبع اولوالالباب است طول الکلام موجب الالام
پریشانی ۱۲ صاحبان عقل ۱۲ درازی ۱۲
زیاده ابرام نرفت طبقهٔ ادنی زیاده چه بنگارد زیاده چه نویسد زیاده اطناب نرفت زیاده
چه نوشته آید زیاده چه اطناب را دور باد گفتم چمن سیزدهم مشتمل بر سه طبقه طبقهٔ
اعلی آفتاب عظمت و جهان آرائی از مطلع عالمگیری و کشور کشائی طالع باد ظل عالی تا انقراض زمان
بزرگی ۱۲ گذاشتن پیرامی ۱۲
و حرکات آسمان بر مفارق ادنی و اعلی جاودان لایزال باد آفتاب خلافت از مطلع ابهت و جهان
گردشها ۱۲ ریکشه ۱۲

لامع باد و سایهٔ بلند پایهٔ پیر تارک فدویان مخلّد و مستدام باد ظلال مکرمت و افضال بر مفارق ادنی و اعلی مبسوط باد
کوکب دولت و اقبال تابنده باد آفتاب دولت و اقبال و خورشید جاه و جلال تابان و درخشان باد
تا قوس قزح بخط رنگارنگ صفحهٔ نیلگون چرخ بیاراید و عطارد در رقم رد و قبول بر لوح جبین اهل زمین ثبت نماید
ریشهٔ دولت و اقبال در قبضهٔ مراد آن سرمایهٔ امانی و آمال باد نیر جاه و حشمت نور افشان باد
ظل عالی بر دوام باد دولت جاوید علامی کنا و چراغ قدردانی و کامرانی فروزان و سینهٔ پر کینهٔ حسودان
و مجمر غم سوزان باد ظل دولت مدام باد ظل الوهیت تا یوم القیام بر مفارق اولاد و احفاد قائم باد ظلال
شفقت و آفتاب عاطفت بر مفارق فرزندان ممدود باد پیوسته خورشید هدایت بر اوج [illegible]
عنایت موج در موج باد سایهٔ بلند پایهٔ هدایت و ارشاد تا یوم القیام مخلّد و مستدام باد هنگامهٔ افاضت
و افادت گرم باد طبقهٔ اوسط بادهٔ عشرت در جام و توسن ایام رام باد سایهٔ شفقت و قدردانی
افسر آرزومندی نیازمندان باد حضور عشرت صوری و معنوی دوام اقبال ابدی باد زمان دولت دیدار
جو پیچ بهانهٔ انتظار مباد عید دلهای مشتاق مبارکی دیدار حقیقت انوار باد شگفتگیهای چمن عشرت
چین ترشی حوادث مبیناد مرآت جهان نمای آن ذات زنگ الم مبیناد و مذاق طرز رحمت کلفت
بیمزگی و چاشنی شیرهٔ التفات تهمت بیقوامی مبیناد و قدرت نگارندهٔ معنی لوح و قلم حرف سببی برقم
رساند و تکرار سبقهای نامه و پیغام بمطالعهٔ نسخهٔ دیدار مبدل گرداند بتوانی که با عنصر مقربان آن ذات
مخالفت برآرد اگرچه در صحت بستی بجا کیهای جگر مبتلا باد و آنکه با مذاق هواخواهان آنجناب ناسازی
هرچند موج کهربست غیر از خشکی مبیناد و قدرت حق محرک سلسلهٔ خواطر مباد صحت و جمعیت آن مجموعهٔ اسرار
کرم سبق مدعای دلها باد التماس شوق اقتباس مخلصان مبارکباد عید تازه رساناد و دیدهٔ حسرت نگاه
پیش ازین غبار کوشهٔ انتظار مباد شوق دیدار بیست باین حسرت داغ مهجوری مباد و قوت بخش مزاج عاشقان
پژمرده ناتوانی ذات کرم صفات نصیب گوش مخلصان نگرداناد و مسبب الاسباب سببی سازد
که عمر مفارقت کوتاه شود و دولت دیدار که حاصل حیات مستعار است نصیب مشتاقان گردد و دیدهٔ
مشتاق بهار آن گلشن اقبال دیده باد و ارشاد خسارهٔ مواصلت کل حیدرها میسر باد و مرام خیر انجام بر وفق مامول

و منهج مسئول متیسر باد و تا نسیم سحری در گشایش گلها سحر سامری دارد خاطر عاطر مانند گل شگفته و سر دشمن چون
بیخ شجر در زمین نهفته باد و نسیم وصل اوراق نسخهٔ انتظار برگرداند و معنی مضبوطات لعبه شهود رساند حلاوت
جمعیت ظاهری و باطنی خوشه باغ کامرانی باد کدورت سینه‌های انتظار بطلوع صبح حضور مرتفع باد و جمعیتی
که دل دوستان خواهد و جان دشمنان کاهد قرین حال آن خجسته خصال باد دوستانت مسعود و دشمنا
مردود باشند همیشه بلبل طبع آن نکته پرداز معنی طراز گل شگفتهٔ بوستان دانش همیشه بهار گلستان
معنی گرم نواسنجی باد چمن عیش و عشرت به نسیم عنایات رب العزت شگفته باد و تا تیغ آبدار آفتاب از
نیام مشرق برآید و قلم معنی نگار صفحهٔ قرطاس رنگین نماید دوستانت چون تیغ جوهرفشان و سر دشمنان چون
قلم بریده زبان باد و تا قلم زیبا رقم بعبارت معنی طراز زینت بخش قرطاس است صفحهٔ جمال آن مقبول ارباب
کمال برقوم مسرت لزوم تازه و جمعیت بی اندازه مرقوم باد دولت و صحت روز بروز مضاعف باد و ابواب
شادمانی و اسباب کامرانی گشاده و بی اندازه باد مدارج محبت و اتحاد روز افزون باد و شهدات سرداب
شادمانی باد توفیق رفیق باد ایام بکام باد آهوی عیش و آرام رام باد والله معکم فی کل حین و حال
و وقت و احوال والسلام علی من اتبع الهدی الله معکم اینما کنتم والسلام علیکم و علی من لدیکم العافیت
بالعافیت نهال محبت و اخلاص مثمر باد ایام شادمانی مدام و دوام کامرانی جاوید باد طیبه ادنی الله تعالی مراتب
اعلی سیادت و عمر مزید سبب الحیاة دست بیسر باد عمر و بخت کامیاب باد عنایت الهی شامل حال باد

	خشم بد دور باد والدعا	

لله الحمد والمنة که درین زمان سعادت اقتران بدستیاری کار پردازان مطبع مصطفائی انشائی عجیب
و دلگزین مشتمل بر عبارات رنگین و آداب و القاب و حالات و فقرات دعا و ختم خاتمه مخطوط و عده
انچه تحریر آن در خطوط بایسته آمی مطالب خاص منشی بیخ گلستان که بهر فن و بهار زیبائی و سرور افزائی کلام از
کتابها باشند از تصانیف جناب مرحوم محمد فیضیاب خان عرف ملا میان رحمت مکا بنجی و ارقام مستا
لقات زیر آنکه الفاظ بنابر تسهیل فهم مستعدان بتاریخ نهم ربیع الآخر ۱۲۶۴ سنه هجری نبویه السلطنت
لکهنؤ محله محمود نگر بمطبع مصطفائی لباس طبع پوشیده

ف ۲۱م

ف
۲۹۱۵۵۸

۲۳۱۱

آتشِ چمنستان